

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ؛ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ

بعد از «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ»، «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ»؛ بشتابید به سوی فلاح و رستگاری؛ و «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»؛ بشتابید به سوی بهترین عمل و نیکوترین کار؛ است. مؤذّن و شخصی که اقامه می گوید در اذان و اقامه اش با این دو جمله، نتیجه و میوه ی نماز به فطرتش اعلام می کند. فطرت انسان طالب سعادت است؛ همه ی انسان ها دلشان می خواهد خوشبخت شوند؛ هیچ انسان عاقلی را پیدا نمی کنید که تشنه و طالب نیل به سعادت نباشد. همه ی انسان ها طالب رسیدن به آرامش و راحت اند. فطرت انسان ها طالب این است. این حقیقت در نماز به دست می آید؛ یعنی فلاح و سعادت و آرامش و راحت، میوه ی نماز است که به تعبیری که در روایات آمده، «خَيْرُ مَوْضُوعٍ^۱» است. نماز هم در جنبه ی قلبی و ظاهری، بهترین اعمال است؛ هم در جنبه ی قلبی و باطنی، «خَيْرُ الْأَعْمَالِ» است. چرا نماز از دیگر اعمال عبادی برتر است؟ چون نماز ذکر کبیر حضرت حق است. عبادت ثنای خداست. نماز ثنای خداست به اسم اعظم حق که «الله» است؛ در حالی که سایر عبادات این گونه نیستند. همین روزه که الحمدلله همه ی شما بدان موفّقید و در روز ماه مبارک رمضان روزه گرفته اید؛ روزه ثنای حقّ به صمدیّت حضرت حقّ است؛ به اسم صمد حضرت حق. امّا «الله» ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه است. «آنچه خوبان همه دارند تو یکجا داری». «الله» همه ی کمالات همه ی اسماء الله را یک جا دارد و نماز ثنای حقّ به این اسم اعظم حضرت حق، که امّ الاسماء است، می باشد. «الله» اعظم الاسماء است و لذا نماز خیر الاعمال است؛ خیر العبادات

^۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۴۷.

است؛ افضل العبادات است. لذا اذان و اقامه با «الله» شروع می‌شود؛ «اللهُ أَكْبَرُ» و با «الله» تمام می‌شود؛ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ». شروع اذان و اقامه با «الله» است؛ ختم اذان و اقامه هم با «الله» است؛ این به همین خاطر است که این عبادت، ثنای حق است با اسم «الله» که اسم اعظم حضرت حق است. نمازتان را با تکبیرة الاحرام شروع می‌کنید؛ «اللهُ أَكْبَرُ». پس نماز هم با «الله» شروع می‌شود. در طول نماز هم هر وقت می‌خواهید از هر بخش به بخش دیگر منتقل شوید؛ قائمید، می‌خواهید راکع شوید؛ می‌گویید: «اللهُ أَكْبَرُ». از رکوع بلند می‌شوید؛ می‌گویید: «اللهُ أَكْبَرُ». به سجده می‌روید؛ می‌گویید: «اللهُ أَكْبَرُ». از سجده برمی‌خیزید؛ می‌گویید: «اللهُ أَكْبَرُ». مجدداً به سجده می‌روید؛ می‌گویید: «اللهُ أَكْبَرُ». پس در داخل نماز هم تمام تحولات نماز، با «الله» رخ می‌دهد و با «الله» هم نمازتان را ختم می‌کنید. بعد از سلام، سه بار «اللهُ أَكْبَرُ» می‌گویید. همه‌ی مراتب سه‌گانه‌ی توحید؛ توحید افعالی، توحید صفاتی و توحید ذاتی، در سیر صلوة طی می‌شود. مصلی همه‌ی این مراتب را طی می‌کند و به اوج قلّه‌ی توحید نائل می‌شود. این است که نماز خیر العمل است و لذا در اذان و اقامه «حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» می‌گوییم.

اما این که نماز فلاح را در بر دارد و «حَىَّ عَلَى الْفَلَاحِ» می‌گوییم. فلاح یعنی کشاورزی. یکی از معانی فلاح، شکوفا شدن، بارور شدن و روییدن است. سیر کمالی انسان در اوج شکوفایی، به اوج قلّه‌ی توحید ختم می‌شود. نماز راه این شکوفایی را به سوی انسان باز می‌کند و انسان را در این راه پیش می‌برد. پس نماز فلاح است و «حَىَّ عَلَى الْفَلَاحِ». اگر فطرت انسان طالب راحت و آرام یافتن است؛ این هم با نماز حاصل می‌شود. چراکه انسان با نماز، وصل به حق می‌شود؛ واصل می‌شود؛ و تا وصل و واصل نشوی، خبری از آرامش نیست! در بحث‌های دیگر به این نکته اشاره کرده‌ام. به قول مولانا انسان نی بریده شده‌ی از نیستان هستی مطلق است.

بشنو از نی چون حکایت می کند	و ز جدایی ها شکایت می کند
کز نیستان تا مرا ببریده اند	از نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
من به هر جمعیتی نالان شدم	جفت خوشحالان و بدحالان شدم
هر کسی از ظنّ خود شد یار من	و ز درون من نجست اسرار من

انسان نی بریده شده‌ی از نیستان هستی مطلق است که در فراق، بی تاب و ملتهب است. همه‌ی خلق را نگاه کنید، زندگی بشر آرامش ندارد. در اوج ثروت است؛ در بالاترین مقامات است؛ در اوج محبوبیت و شهرت است؛ در اوج تنعم و لذائذ دنیوی است؛ اما زندگی اش از آرامش خالی است. دائماً مضطرب و ملتهب است؛ بی قرار و متلاطم است. بشر این همه دوندگی‌یی که دارد؛ چرا آرام نمی گیرد؟ خلق دنبال چه می دوند؟ صورت ظاهر این است که می گوید دنبال پول در آوردن است؛ دنبال رسیدن به پست و مقام است؛ دنبال شکم چرانی و شهوت رانی است. ولی تمام جذّابیت‌های عالم ظاهر به خاطر جلوه‌یی است که از عالم حقیقت و عالم توحید در آینه‌ی عالم ظاهر، تجلّی کرده و شباهتِ جلوه با متجلّی است که جذّابیتی در پدیده‌ها ایجاد کرده است و انسان که در فطرت خود عاشقِ متجلّی است؛ در اثر همین شباهت، جلوه را با خودِ متجلّی عوضی گرفته و لذا جلوه برای او جذّابیت پیدا کرده است و برای رسیدن به وصال چیزی که او را جذب کرده است، این گونه می دود! جلوه‌ی غنای خدا در آینه‌ی پول، جلوه‌ی قدرت خدا در آینه‌ی پست و مقام، جلوه‌ی جمال خدا در آینه‌ی زیبایی‌های عالم و پس همه‌ی خلق که می دوند؛ دنبال خدا می دوند. خودشان نمی دانند.

هر آن کس عاشق خوبان مه‌روست بداند یا نداند، عاشق اوست

خوب مه‌رو از خود جذّابیتی ندارد؛ یک آینه است؛ جمال یار در آن منعکس شده است که این قدر دلربا و جذّاب شده است؛ والا اگر یار کمی از جلوی آینه کنار برود؛ آن وقت قیافه همان مه‌رو را

نگاه کن؛ دیگر انسان باید کفاره بدهد تا تماشایش کند. پس تلاطم و بی‌تابی، بی‌قراری و ناآرامی بشر؛ به این خاطر است که گمشده‌یی دارد و تا به او نرسد آرام نمی‌گیرد. این مثال را هم قبلاً برایتان گفته‌ام. یک طفل شیرخواره را از آغوش مادرش جدا کنید. ببینید چگونه شیون می‌زند. هرچه لالایی برایش می‌گویید؛ سر و صدا برایش درمی‌آورید؛ جفجغه و عروسک به او نشان می‌دهید؛ او را راه می‌برید؛ تکانش می‌دهید؛ آرام نمی‌گیرد. تنها راه آرام یافتنِ طفل آن است که او را به آغوش مادر برگردانید. و وقتی به آغوش مادر برمی‌گردد؛ دیده‌اید چگونه آرام می‌گیرد. سرش را بر روی سینه‌ی مادر می‌گذارد و به خواب لطیفی می‌رود. چرا؟ چون مادر مبدأ وجود او است. وقتی او را از مبدأ وجودش جدا می‌کنی؛ بی‌قرار و ملتهب است؛ و وقتی به مبدأ خود برمی‌گردد؛ به آرامش می‌رسد. العیاذ بالله خدای متعال از یک مادر کمتر است؟ وقتی از او جدا شدی، بی‌قراری؛ ملتهبی؛ ناآرامی؛ هیچ چیز هم نمی‌تواند آرامت کند؛ نه ثروت، نه قدرت، نه شهرت، نه شهوت، هیچ چیز! تنها راه آرامش، برگشتن به آغوش خداست. فطرت همه طالب این آرامش است. و در نماز انسان به آغوش الهی برمی‌گردد. نماز «**طَلَبُ الْوِصَالِ إِلَى اللَّهِ**»^۲ است. حالا روشن شد «**حَىَّ عَلَى الْفَلَاحِ**» یعنی چه؟ «**حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ**» یعنی چه؟

با اعلام «**حَىَّ عَلَى الْفَلَاحِ**» و «**حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ**»، این حقیقت را به فطرتان گوشزد می‌کنید. کافی است گمشده‌ی فطرت را به فطرت نشان دهید؛ به محض این‌که دید، دیگر لازم نیست شما بگویید دنبالش برو! شما به تشنه‌یی که از شدت تشنگی در حال هلاک شدن است، آب گوارا نشان دهید؛ آیا لازم است او را به سوی آب هل دهید؟! کافی است به فطرتان اعلام کنید فلاحی که تو دنبال آن هستی، اینجاست. سعادت‌ی که گمشده‌ات است، اینجاست؛ آرامشی که گمشده‌ات است، اینجاست؛ دیگر لازم نیست هلش دهید؛ تشویقش کنید! خودش به شتاب به آن سو خواهد رفت.

همان‌طور که گفتیم؛ مخاطب این فراخوان‌ها می‌تواند قوای مُلکی و ملکوتی درونتان باشد؛ می‌تواند در یکی از آن دو، قوای مُلکِ درونتان و در دیگری قوای ملکوتتان باشد؛ می‌تواند قوای خودتان و قوای عالم باشد؛ همه‌ی آنها می‌توانند مخاطب باشند. با تکرار، این حقیقت را به فطرت خود حالی می‌کنید و می‌قبولانید.

اساسِ نماز توحید الهی است. در بحث‌های تکبیرِ نماز اشاره کردیم. انسانی که فلاحش در رسیدن به مبدأ خودش است؛ «إِلَيْهِ الْمَصِيرُ»^۳؛ «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۴؛ «إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْتَهُ»^۵ و...؛ حجاب‌هایی که بین او و حق است، باید پاره شود و تکبیرهایی که در اذان و اقامه می‌گویید، آن حجاب‌ها را پاره می‌کند. لذا اذان و اقامه با تکبیر شروع شد؛ با «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» هم ختم شد. و با تکرار هر یک از آن فرازها، حجاب‌های جدیدتری را خرق می‌کنید و می‌درید و از آن به سوی آسمان‌های بلندتر عبور می‌کنید. شاید علت این‌که در پایان اقامه، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» فقط یک بار گفته می‌شود، این باشد که آنجا به انتهای مرتبه‌ی توحید رسیده‌اید. حجابی نمانده است که بخواهید آن را خرق و پاره کنید و از میان بردارید. افق بلندتری وجود ندارد که بخواهید به آن راه پیدا کنید. چون در آن نقطه، اسماء افعال در اسماء صفات، اسماء صفات در اسماء ذات، مندک و مدغم شده‌اند و تحت الشعاع اسماء ذات قرار گرفته‌اند و لذا آنجا تکرار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» معنا ندارد؛ لذا یک بار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفته می‌شود.

۳. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۳.

۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

۵. سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ

با گفتن حَيَّ هَای سه‌گانه، نمازگزاران آماده شدند. یعنی همه‌ی نمازگزارها، قوای مُلکی و ملکوتی وجود خودت؛ ظاهر و باطن وجود خودت؛ یا نه، علاوه بر آنها، همه‌ی ملائکة الله هم پشت سرت آمده‌اند؛ همه‌ی قوای عالم ملکوت هم پشت سرت آمده‌اند؛ جبروتیان هم آمده‌اند؛ موجودات همه‌ی عوالم هم آمده‌اند و می‌خواهند پشت سرت نماز بگذارند. سپس اعلام می‌کنی: «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ».

با «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» خود را در حضور محبوب مطلق و سلطان همه‌ی عالم وجود، سلطان السلاطین می‌بینی. نماز برپا شد؛ حاضر شدیم و در محضر حق ایستادیم. اینجا اضطراب و نگرانی‌یی انسان را می‌گیرد؛ این‌که نکند حال که در محضر حقّم، دست از پا خطا کنم؛ نکند چیزی که خلاف ادب محضر الهی است از من سربرزند. در آن محضر فقط حفظِ ظاهر ملاک نیست؛ کافی نیست که من دست و پایم را مؤدّب نگه دارم؛ خدای نکرده با دستم ریشم را نخرانم؛ دکمه‌ی لباسم را نبندم؛ از این چیزهایی که پناه به خدا، جلوی خدا ایستاده‌ایم و انجام می‌دهیم! در اداره جلوی رئیسش می‌ایستد؛ جرأت نمی‌کند چنین کاری کند؛ سرباز جلوی فرمانده‌اش می‌ایستد؛ جرأت نمی‌کند تکان بخورد. آن‌وقت جلوی خدای هستی‌آفرین ایستاده است و دائم دستش در حرکت است. اما اگر دست و پایش را هم مؤدّب و آرام نگه داشته است؛ مگر این کافی است؟! باطن تو هم در مرئای حقّ است. برای خدا که غیب و شهاده‌یی وجود ندارد؛ همه‌ی هستی شهاده است؛ همه‌ی هستی در محضر حق حاضر است. لذا نگران و مضطرب است که نکند در باطن من خطوری به ذهنم بیاید؛ چیزی از قلبم عبور کند، که خلاف ادب محضر پروردگار باشد.

لذا در کنار احساس لذت حضور، چنین نگرانی‌یی هم سراغش می‌آید. نمازگزار باید در «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ»ها به خود توجه دهد و حالی کند که من کجا ایستاده‌ام. چه توفیق عظیمی است که به من اذن داده شده است در محضر خدا بایستم و چه بزنگاه خطرناک و حسّاسی است، اگر کوچک‌ترین بی‌ادبی از من سربرزند؛ چه پیامدهای سنگین و محرومیت‌های عظیمی برای من دارد.

این را باید به قلب خود حالی کند و با شرمندگی از این که اصلاً من شایستگی حضور در این محضر را ندارم؛ من سر تا پا آلوده کجا و محضر پاک مطلق کجا؟! من فقیر مطلق کجا و محضر غنی مطلق کجا؟! لذا با شرمندگی تمام از دست خالی بودن خود، از آلودگی های خود، وارد محضر حق متعال می شود. اگر این شرمندگی و احساس فقر در وجود شخص باشد، چه بسا خدای متعال به او ترحم کند. او که خود را مضطر می بیند و می بیند هیچ سنخیتی با جایی که آمده است، ندارد؛ همین اضطرارش سبب می شود خدای متعال از او دستگیری کند؛ «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ».

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۶. سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.